

شرحی پیرامون فیلم های کمدی

دریافتن اینکه یک شوخی خنده دار است یا نیست کار ساده ایست. یا به آن می‌خندید یا نمی‌خندید. این یک واکنشی آنی است. شوخی‌ها می‌توانند چیزهای زیادی را دربارهٔ آدمهایی که آنها را تعریف می‌کنند و همین‌طور آدمهایی که به آنها می‌خندند آشکار کنند. به نظر فروید شوخی مثل رویاست. زیرا بیانگر عناصر نادلپذیری است که معمولاً از ورودشان به خود آگاهی آدمها دوری می‌کند. به ندرت پیش می‌آید که یک بازیگر کمدی از سد لودگی گذر کند و به دلیل احساسی که در شوخی اش نهفته است شناخته شود. می‌توان شخصیت دلچک در نمایشنامه شاه لیر را مثال زد که حقیقت را در قالب شوخی به زبان می‌آورد. هیچ‌کسی کمدینها را جدی نمی‌گیرد. در موارد نادری که کمدینها نقشی با احساس وجدی را ایفا می‌کنند اغلب بسیار خوب ظاهر می‌شوند، چون مهارت و حس زمان بندی آنها چنان خوب است که حتی در یک درام هم بخوبی یک اثر کمدی نتیجه می‌دهد. مثل جری لوئیس در فیلم **سلطان کمدی** (مارتین اسکورسیزی) ایده‌های یک شوخی بیش از آنکه تلویحی باشند صریح و بی‌پرده اند. یک شوخی گذشته از اینکه با چه دشواری و مهارتی ساخته شده، باید خودانگیخته بنظر برسد. پس در این مجموعه تضادها، کمدی را باید یک درام آراسته شده پنداشت. بازیگر کمدی میزان جدیت اندیشه هایش را پنهان نگه می‌دارد.

کمدی حالت ستیزه جویانه ندارد. زیرا موقعیتی را در هم می‌ریزد و سبب رهایی از تنش می‌شود. امام درام در سوی دیگر، ستیزه جویانه است زیرا بر مشکلات متمرکز می‌شود و تنش ایجاد می‌کند.

در مورد وودی آلن این مایه مسرت است که او کمدینی است با اندیشه‌هایی جدی و در همان حال که تنش می‌آفریند. ما را به خنده نیز وا می‌دارد.

آلن استیوارت کانینگزبرگ در اول دسامبر 1935 در بروکلین آمریکا به دنیا آمد: جایی که در نزدیکی آن 25 سالن سینما وجود داشت. او در 3 سالگی اولین فیلم زندگی اش را دید: **سفید برفی و هفت کوتوله** و چنان مسحور شده بود که به سوی پرده دوید تا آن را لمس کند. در 5 سالگی یک سینما روی حرفه ای شد. در تابستانها اگر پول داشت هر روز به سینما می‌رفت. در زمستانها شنبه ها و یکشنبه ها قطعی بود، و گاه جمعه شبها نیز به تماشای فیلم می‌رفت. او هر نوع فیلمی را با ولع می‌بلعید: کمدهای احساسی پرستن استرجس - کمدهای شلوغ برادران مارکس و چارلی چاپلین، فیلمهای راز آلود جنایی با بازی همفری بوگارت و جیمز کاگنی و غیره ...

آلن در دوره فیلم بینی در سینماهای محلی، عمیقاً تحت تاثیر تضاد موجود میان خشونت دنیای واقعی جاری در خیابانهای بروکلین و رویای به تصویر درآمده در سینما قرار گرفت. تجربه آلن از فقر کاملاً حقیقی بود - پدر و مادرش مدام بر سر پول دعوا می‌کردند. همچنین در کودکی برای اولین بار با مقوله مرگ روبرو شد. هنگامی که 3 سال داشت و در تختش خوابیده بود پرستاری چنان محکم قنداقش کرد که داشت خفه می‌شد. او به آلن گفته بود می‌تواند خفه اش کند و او را در سطل آشغال بگذارد بطوری که هیچ کسی متوجه نشود. آلن از آن زمان از فضاهای بسته و تاریک هراس داشت. او هرگز در آسانسور و تونلهای طولانی قدم نمی‌گذاشت.

نکته جالب این که آلن به رغم ظاهر لاغر و دلمشغولی هایش به سینما. در کودکی ورزشکار خوبی بود. به قابلیت‌های ورزشی او در فیلمهایش اشاره های اندکی شده است. او در اوایل نوجوانی صفحه ای از سیدنی بکت شنید و به یک بچه جاز بدل شد. ابتدا نواختن ساکسفون و سپس کلارینت را آموخت. سالها بعد هنگامی که در کاباره ای در سان فرانسیسکو برنامه اجرا می‌کرد. به موسیقی ترک مورفی گوش می‌کرد: او کسی

است که آلن را تشویق به نواختن نمود. از آن زمان به بعد دیگر آلن موسیقی را رها نکرد.

در دهه 50 سینماهای هنری شروع به نمایش آثار برگمان کردند و از آن پس برگمان محبوب ابدی آلن شد. گرچه دلیل اصلی رفتن آلن و میکی رز به تماشای فیلم **تابستان با مونیکا** این بود که شنیده بودند در این فیلم تصاویر زیادی از برهنگی بازیگران وجود دارد. علاوه بر ورزش و سینما و موسیقی؛ دلبستگی دیگر آلن تردستی بود. در کودکی یک جعبه تردستی داشت و برای تکمیل مهارتش روزی چهار ساعت تمرین می کرد. یک روز که آلن در یک فروشگاه ابزار تردستی بود؛ میلتن برل وارد شد. آن دو شروع به صحبت کردند و آلن همان جا آزمون داد و سپس در یک نمایش تردستی بعنوان میهمان شرکت کرد؛ او در حرکت دستهایش اشتباه کرد و آن برنامه تردستی در همان شب اول اجرا تعطیل شد. آلن گرچه در مدرسه بندرت به درس توجه می کرد و نمره های بدی می آورد ولی محبوب بود و همیشه یک شوخی و متلک آماده داشت. در 15 سالگی به اسم وودی آلن برای روزنامه ها مطلب طنز می فرستاد و هر چند از آن کار عایدی نداشت. با همین نام مشهور شده بود. سپس در یک بنگاه مطبوعاتی استخدام شد که بعد از مدرسه روزی 3 ساعت به منهن می رفت و آنجا مطلب طنز می نوشت. او برای اینکار هفته ای 20 دلار دستمزد می گرفت.

پدر و مادر آلن طنز نویسی را شغل نمی دانستند و از او می خواستند که در پی کاری مناسب باشد. او نیز برای برآوردن انتظارات آنها در کلاسهای فیلمسازی دانشگاه نیویورک ثبت نام کرد. او عاشق فیلم دیدن بود. اما از بحث و تحلیل پس از فیلم بیزار بود. در نتیجه بیشتر فیلم می دید تا سرکلاسها حاضر بشود، و به این ترتیب مردود شد. دلبستگی دیگر زندگی آلن زنها بودند و او این حس را با دوستانش قسمت می کرد.



ProjectCenter

www.ProjectCenter.ir

📷 | @projehcenter

📍 | @projehcenter_ir